



سرشناسه: عابدی شاهرودی، محمدرضا، ۱۳۵۹ -
عنوان و نام پدیدآور: رهنما مناظره در مرو، علی بن موسی الرضا(ع) و مناظره با فقیه زیدیه/
نویسنده محمدرضا عابدی شاهرودی؛ به سفارش آستان قدس رضوی،
معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی.

مشخصات نشر: مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۱.

فروست: رهنما.

شابک: 978-600-6543-36-9

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه .

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۴۱۵۳ - ۲۰۳ ق. -- مناظره‌ها

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی .معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

شناسه افزوده: موسسه انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره: ۴۷BP/۱۳۹۱۳۵ ۱۶۹۹ع/

رده بندی دیوبی: ۹۵۷/۳۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۳۱۱۶۵



مناظره در مرو

۹۰ →

علی بن موسی الرضا(ع) و مناظره با فقیه زیدیه

نویسنده: محمدرضا عابدی شاهرودی

آستان قدس رضوی

چاپ سوم: پاییز ۱۳۹۱ (ویرایش جدید)

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

نشانی: حرم مطهر امام رضا(ع)، اداره پاسخ‌گویی به سؤالات دینی و اطلاع‌رسانی

تلفن: ۰۵۱۱-۳۲۰۲۰ دورنگار: ۰۵۱۱-۲۲۴۰۶۰۲ rahnama@aqrazavi.org

به‌کوشش محمدحسین پورامینی

ویراستار: حسین حبیبی

طراح جلد: علی بیات

طراح لوگوی رهنما: مسعود نجابتی



﴿ رسیدن برای یافتن راه، خود، ارزش است...
و هر فرهنگی که به پرسشگری بها دهد
و زیباترین، دقیق‌ترین و ساده‌ترین پاسخ‌ها را پیشِ رو بگذارد،
گسترش و دوام خود را تضمین کرده است.
مهم، انتخاب بهترین راه است...
و **ره‌نما** گامی است در این مسیر.
همگام ما باشید و با طرح دیدگاه‌های رنگارنگتان، یاری‌مان کنید.



مَعْرِفَةُ



مناظره در مرو

علی بن موسی الرضا علیه السلام و مناظره با فقیه زیدیه

مقدمه

یکی از مشهورترین مناظره‌های امام رضا علیه السلام مناظره با «سلیمان مروزی» است. سلیمان که بزرگ متکلمان خراسان و از بزرگان زیدیه بود، خیال می‌کرد کسی جز او عالم و دانشمند بنی‌هاشم نیست و نزد مأمون نیز بر این ادعای خود پافشاری می‌کرد. مأمون به او پیشنهاد داد که برای روشن شدن ماجرا، با علی بن موسی الرضا علیه السلام به مناظره بنشیند. سلیمان که از پیروزی خود مطمئن بود، این پیشنهاد را پذیرفت؛ اما در نهایت به این حقیقت معترف شد که امام رضا علیه السلام، عالم‌ترین و دانشمندترین مردم است.





مرو؛ جلوه‌گاه شکوه علم و زیبایی طبیعت

باد بهاری در کوچه‌های مرو وزیدن گرفته بود. نشانه‌های طراوت و زندگی در همه جا هویدا بود. شکوفه درختان و گل‌های بهاری، نمِ نمِ باران و رقصِ پرندگان در میانِ شاخه‌های درختان. در برابرِ بادِ بهاری باید ایستاد تا با آدمی، همان کند که با شاخه‌های مرده می‌کند. تو گویی زندگی دوباره به هر بی‌جانی می‌بخشد.



مرو مرکز دانشمندان و عالمان و متکلمان بود. به نظر می‌رسید که هر کس در هر فن و رشته و علمی صاحب رأی می‌شد، خود را به مرو می‌رساند تا آینده درخشانی برای خود بیابد. اگر از میان باغ‌های مرو می‌گذشتی، حلقه‌های مباحثه را در کنار چشمه‌ساران و سایه درختان می‌دیدي که چگونه با حرارت، در خنکای هوای بهار، با هم گفت‌وگو می‌کنند.

آری، در شرقی‌ترین قسمت مرو که محل باغ‌ها و دشت‌های شقایق بود، خانه بزرگی وجود داشت که چشم بسیاری از دانشمندان به آن بود و همواره با احترام به آن می‌نگریستند؛ زیرا می‌دانستند بزرگ‌ترین متکلم سراسر خراسان بزرگ، در آن‌جا زندگی می‌کند. من هم در همین خانه ساکن بودم؛ هم به عنوان شاگرد و هم به عنوان پسرعموی بزرگ‌ترین متکلم خراسان، که کسی نبود جز «سلیمان مروزی».



مجلس سلیمان

همچون عصر هر پنج‌شنبه، بعد از مجلس درس سلیمان، بزرگانِ زیدیه^۱ که از اقوام و

۱. زیدیه طائفه‌ای از شیعه هستند که پس از زید بن علی و یحیی بن زید، به تدریج به مذهبی گراییدند که زیدیه نام گرفت. آنان در اصول به چهار امام از ائمه معصومین معتقدند؛ گرچه همه دوازده امام را محترم می‌دانند و به عنوان عترت رسول الله ﷺ، مودت آنها را واجب می‌شمارند. اما پس از امام چهارم، نظریه‌ای برای آنها در امامت پدید آمد که هر شخصی از اولاد امیرالمؤمنین (ع) و حضرت فاطمه زهرا (ع) که برای جهاد در راه خدا قیام کند و عادل نیز باشد، از نظر آنان امام است؛ اما هیچ‌کدام از زیدیه به شروطی که در امامت ائمه دوازده‌گانه است، همچون: عصمت، علم لدنی، الهام از سوی خداوند و... برای امامان زیدی قائل نیستند. لازم به یادآوری است که زید بن علی و یحیی بن زید، خود را در مقام امامت نمی‌دانستند؛ هرچند برای خود، اهلیت امامت در امر به معروف و نهی از منکر را محفوظ می‌دانستند. (که امامتی همچون امام بودن در نماز جماعت است) آنان به این دلیل منصب امامت الهی برای خود قائل نبودند که سعی در گرفتن اذن از امامان معصوم (ع) برای این امر (یعنی امر به معروف و نهی از منکر) داشتند.



خویشان سلیمان بودند، نزد او جمع می‌شدند و درباره امور جاری، به بحث و سخن می‌نشستند. سلیمان علاوه بر این که بزرگ متکلمان خراسان بود، ریاست زیدیه خراسان را نیز بر عهده داشت. اگر کسی سلیمان را نمی‌شناخت، با همان نگاه اول درمی‌یافت که او صاحب منصب و بزرگوار است. محاسنی انبوه و بلند داشت. دستار سرش را به شیوه خراسانی می‌بست و همیشه لباس‌هایی فاخر و آراسته بر تن می‌کرد. خود را عادت داده بود که به کسی خیره نگاه نکند و معمولاً به زمین یا آسمان می‌نگریست. به دانستن، اشتیاق بسیار داشت و گاه می‌شد که هفته‌ها به مسئله‌ای که نمی‌دانست، می‌اندیشید و در این مدت، خواب و خوراک را بر خود حرام می‌کرد.

گرداگرد مجلس را بزرگان زیدیه گرفته بودند. همه بر کرسی‌های آراسته تکیه زده و بحث و سخن در میانشان گرم بود. برای من هم افتخاری بود که می‌توانستم از ایشان پذیرایی کنم. اندکی که از آغاز مجلس گذشت، «احمد بن هلال» که از پسرعموهای ما بود، رو به سلیمان



کرد و گفت:

«ای سلیمان بزرگوار! حال که همه ما در این جا جمع هستیم، صلاح می بینم که مسئله ای را با شما در میان بگذارم.»

نگاه همه به احمد دوخته شد. سلیمان رو به او گفت:

«بگو احمد، چه می خواهی بگویی؟»

من ظرف میوه را در میان مجلس گذاشتم و در گوشه ای نشستم تا بهتر بتوانم گفت و گوهای طرفین را بشنوم.

احمد گفت: «مسئله در مورد خلیفه و ولیعهد است؛ همان طور که می دانید علی بن موسی الرضا علیه السلام، ولایت عهدی مأمون را پذیرفته است. این امر موجب شده تا حتی بعضی از فرزندان موسی بن جعفر نیز با ایشان به خصومت برخیزند.»

از گوشه دیگر مجلس، «ابوالفتاح» که از فقیهان خراسان بود، افزود:



«آری، چنین است؛ من با برخی از ایشان به سخن نشستم و چنین دریافتم که بعضی از آنان از علی بن موسی الرضا علیه السلام گله دارند که چرا ولایت عهدی عباسیان را پذیرفته است. ما باید بدانیم که چه موضعی در برابر او خواهیم داشت».

نگاه من به سوی سلیمان بود که با دقت به گفته‌های بزرگان زیدیه گوش سپرده بود. پس از لحظه‌ای سکوت رو به ایشان کرد و گفت:

«می‌دانم که شما در این باب نگران هستید و می‌هراسید که سرنوشت فرزندان ابوطالب چه خواهد شد. مأمون خلیفه بسیار زیرکی است و می‌داند که اگر بتواند علی بن موسی الرضا علیه السلام را کنار خود داشته باشد، مانع شورش علویان و دوستداران علی بن ابی‌طالب علیه السلام خواهد شد؛ با این حال، آن بزرگوار جدای از آن که مجبور به پذیرش ولایت عهدی بوده، شرط کرده است که در هیچ مسئله حکومتی دخالت نکند».

در این هنگام «قاسم» که خواهرزاده سلیمان بود، به سخن درآمد و گفت:



«اما ای دایی بزرگوار! علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین ادعا دارد که سرآمد دانشمندان زمانه و عالمِ بنی‌هاشم است و از هر کسی به جانشینی و امامت پس از رسول الله صلی الله علیه و آله، نزدیک‌تر. او حتی خود را شرطِ ورود به کلمه لا اله الا الله اعلام کرده است».

من به یاد داشتم آن هنگامی را که در نیشابور بودم و آن بزرگوار را از فاصله‌ای دور دیدم که بر بلندی ایستاده بود و به همه کسانی که به کتابت سخنان ایشان مشغول بودند، چنین فرمود: «لا اله الا الله حصنی (قلعه‌ای) است که من شرط ورود به آنم.» برای همین به سخن درآمدم و رو به همه حاضران گفتم:

«آری، من آن زمان در نیشابور بودم و در میانِ جمعی بیش از چند هزار نفر که همه آنان کاتبان و نویسندگان و عالمان بودند، نشسته بودم که عین این عبارت را از آن بزرگوار شنیدم». سلیمان نگاهی به من کرد و گفت:

«آری، ای عبدالله! مطلب همان‌گونه است که تو گفتی».



ابوالفتاح رو به سلیمان کرد و گفت:

«اما نکته دیگری نیز مطرح است ای سلیمان!

دوباره همه متوجه ابوالفتاح شدند.

«اگر او خود را بزرگ دانشمندان بنی هاشم معرفی کند، آن گاه علویان و شیعیان امیرالمؤمنین در گفتار و رفتار از او تبعیت خواهند کرد؛ حال آن که طریقه ما چیز دیگری است. می دانید که او همچون ما عمل نمی کند، اما ما تو را در میان خود داریم که بزرگ متکلمان خراسان هستی و بی گمان اکنون در میان بنی هاشم کسی عالم تر از شما نیست».

سکوت، مجلس را فرا گرفته بود. من در نگاه همه می خواندم که به گفته های ابوالفتاح می اندیشیدند. من نیز در این فکر بودم که ابوالفتاح چه نتیجه ای می خواهد از گفته های خود بگیرد.

«به نظرم لازم است که خود شما وارد ماجرا شوید و به همه نشان بدهید که عالم بنی هاشم

در این زمان، از زیدیه می باشد و علویان و شیعیان باید ما را سرمشق خود قرار دهند».



من مطمئن بودم که بیشتر حاضران در مجلس، با گفته‌های ابوالفتاح کاملاً موافقند. سیره و شیوه علی بن موسی الرضا علیه السلام، چنان نبود که ما به آن اعتقاد داشته باشیم. اساساً ما در بسیاری از موارد، درکی از گفتار و رفتار ایشان نداشتیم. ناگهان صدای «ابوسعید» را شنیدم که یکی از هم‌درسان سلیمان بود.

«ای سلیمان بزرگوار! به نظر من شما باید نشان بدهید که بزرگان و دانشمندان زیدیه نیز از علی بن موسی الرضا علیه السلام کم‌تر نیستند و می‌توانند در علم و دانش با او برابری کنند؛ بی‌گمان شما به سادگی می‌توانید او را در مناظره‌ای مغلوب کنید. باید این طور بشود تا حقیقت برای همه آشکار گردد».

صدای تأیید از هر گوشه مجلس برخاست. احمد بن هلال همه را دعوت به سکوت کرد و رو به سلیمان گفت:

«چه می‌فرمایید؟ صلاح می‌دانید برای گفت‌وگو با او نزد خلیفه بروید؟».



من که نزدیک‌تر از همه به سلیمان نشسته بودم، دانستم که او در اندیشه‌ای عمیق فرو رفته است. پس از اندکی تأمل، با صدایی آهسته گفتم:

«با این که خوش ندارم از او سؤالاتی بکنم و مناظره‌ای داشته باشم که او در نهایت شکست بخورد، اما شاید لازم باشد آن گونه که گفتید، بشود».

ابوالفتاح با صدای بلند گفت:

«احسنت بر شما عبدالله!».

و سپس خطاب به من گفتم:

«هر چه زودتر پیکی را به سوی خلیفه فرست و اعلام کن که سلیمان قصد زیارت ایشان را دارند».

من سری به نشانه اطاعت تکان دادم و گفتم:

«هم‌اکنون پیکی به سوی دربار خلیفه می‌فرستم و مطلب را خواهم گفت».



سلیمان که هنوز در خود فرو رفته بود، گفت:

«اما اگر بخواهم برای مناظره با علی بن موسی الرضا علیه السلام بروم، چرا درخواست ملاقات با خود ایشان را نداشته باشم؟».

ابوالفتح لبخندی زد و گفت:

«فکر می کنید خلیفه می تواند از صحنه روبه رو شدن علی بن موسی الرضا علیه السلام با سلیمان صرف نظر کند؟ اگر قرار است مناظره ای برگزار شود، باید در حضور خلیفه باشد تا با چشم های خودش بنگرد که چه کسی عالم بنی هاشم است».



در دربار مأمون

من و سلیمان به احترامِ مأمون، خم شدیم و پس از لحظه‌ای به او نگر بستیم. مأمونِ عباسی بر تختِ خلافتِ پدرانش در تالارِ زیبای عمارتِ خلافت نشسته بود؛ تالاری که گفته می‌شد با زیباترین و بهترین زیورآلات تزئین شده تا چشم هر مهمانی را خیره کند. گویی مأمون می‌خواست جلوه کسری را در مقابل خود خاموش کند. گرداگردِ تالار بزرگانِ عباسی ایستاده بودند و با نگاهی نه چندان خوشایند به من و سلیمان می‌نگریستند. می‌توانستم ببینم که کینه و نفرتی دیرینه از مادر دل دارند.

«خوش آمدی ای سلیمان! مدت‌ها بود که خبری از شما نداشتیم».



سلیمان با احترام رو به مأمون گفت:

«از شما سپاس گزارم ای خلیفه والا مقام! همان گونه که می دانید به درس و بحث می پردازم و به تربیت شاگردانی مشغولم تا این راه را ادامه بدهند».

مأمون لبخندی زد و گفت:

«می دانید که ما بسیار به ترویج علم و دانش علاقه داریم و از هر کمکی در این راه دریغ نخواهیم کرد؛ به همین سبب علی بن موسی الرضا علیه السلام را به این جا آورده ایم تا همه دانشمندان زمانه، از وجود ایشان استفاده کنند. شما ای سلیمان! حتماً به کمال و دانش ایشان معترفید؟».

من دریافتم که خلیفه می خواهد از همان ابتدا کاری کند که سلیمان از او بخواهد تا با علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد مناظره شود. سلیمان گفت:

«البته شما درست می فرمایید ای خلیفه والا مقام! با این حال دانش ها و علوم بسیاری در این جهان وجود دارد که همه از آن آگاه نیستند».



طعنه سلیمان مؤثر افتاد و صدای همهمه از بزرگان در تالار برخاست. مأمون که توجهش بیشتر جلب شده بود، با حالت زیرکانه‌ای پرسید:

«می‌خواهی با ایشان به مناظره بنشینی؟».

سلیمان با لبخند پاسخ داد:

«چرا که نه.».

مأمون گفت:

«و فقط اگر بتوانی او را در یک زمینه مغلوب کنی، بر من و همه بزرگانی که در این تالار جمع شده‌اند، آشکار خواهد شد که تو به واقع، بزرگ‌ترین متکلم خراسان، بلکه سراسر بلاد اسلامی هستی.».

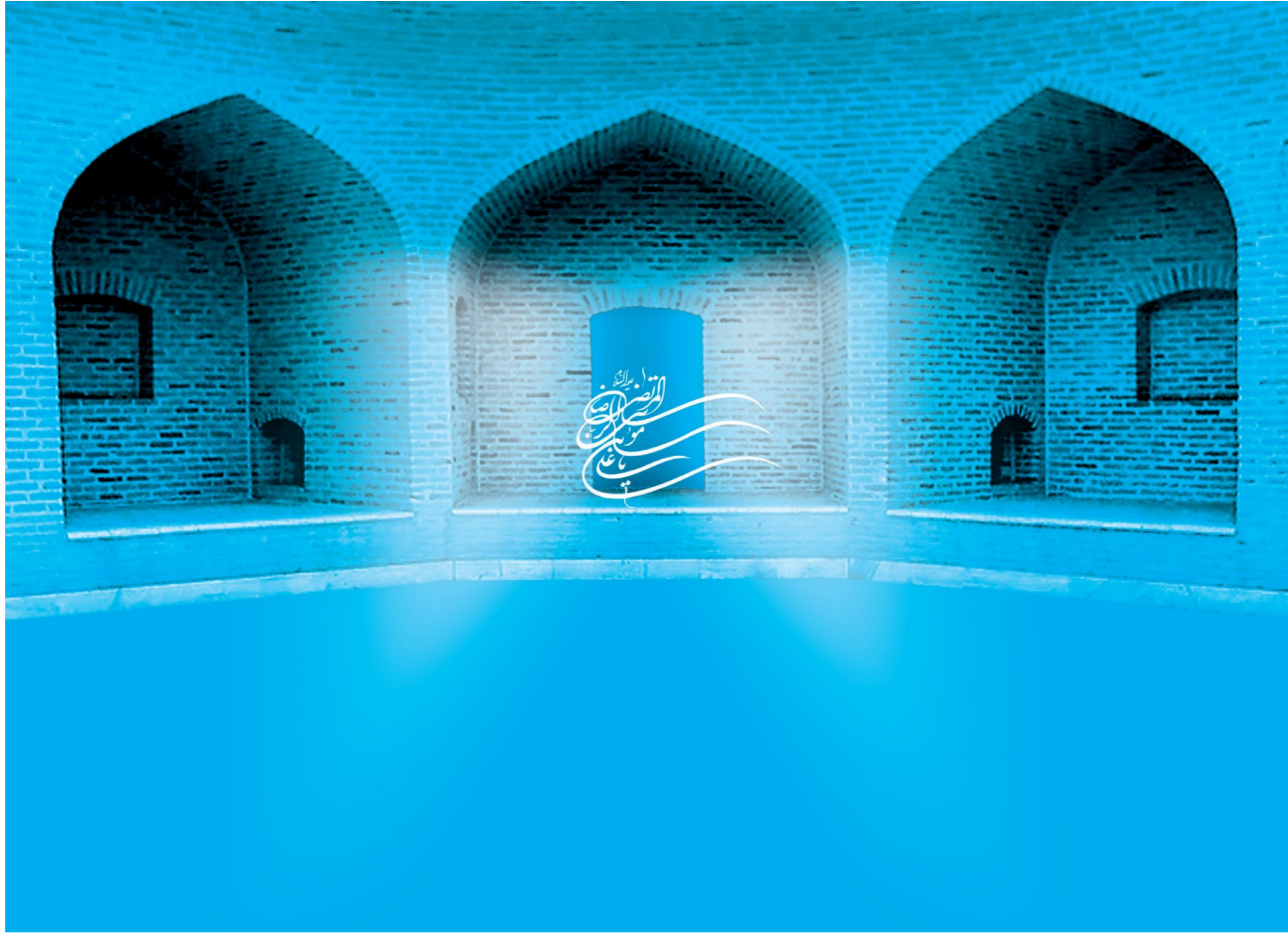
سلیمان با غرور پاسخ داد:

«هر چند که امر بر من آشکار است، اما آن را نشان خواهم داد.».



مناظره

با ورود علی بن موسی الرضا علیه السلام، همه به احترامش برخاستند و سر به زیر انداختند. من که منتظر زیارت ایشان از نزدیک بودم، با اشتیاق به ایشان می‌نگریستم؛ چنان‌که انگار گمشده خود را پیدا کرده‌ام. چهره‌ای بسیار زیبا و نورانی داشت که آثار یقین و حق در آن آشکار بود. لباسی یکدست و پاکیزه بر تن داشت و با قدم‌هایی آرام و استوار که توکل بر حق، در هر قدم آن آشکار بود، پیش می‌آمد. نمی‌توانستم نگاه از آن بزرگوار بردارم. برای من حالتی پیش آمد که یک لحظه پنداشتم از او محبوب‌تر در نزد من کسی نیست.



تلاوة
القرآن الكريم
من
مجمع
الشيخ
عبدالله
بن
سعود



اما ظاهراً تنها احوال من چنین بود؛ زیرا بزرگان عباسی با نگاه‌هایی سرشار از عداوت به ایشان می‌نگریستند. خلیفه با احترام، ولی‌عهد را کنار خود نشاند و رو به ایشان عرض کرد:

«بسیار خوشحال هستیم که دعوت ما را پذیرا شدید. سلیمان مروزی را که می‌شناسید؛ خوشحال خواهیم شد اگر با او به مناظره بنشینید و به سؤالات او پاسخ بدهید».

ناگهان دیدم که چند نفر که دفتر و قلمدان در دست داشتند، با اشتیاق وارد تالار شدند و به سرعت آماده نوشتن گفته‌های حضرت رضاع‌الله شدند. این امر از نگاه سلیمان نیز دور نماند. چنین صحنه‌ای را در نیشابور هم شاهد بودم. بسیاری از دانشمندان اصرار داشتند که کلمه به کلمه گفته‌ها و فرموده‌های ایشان را به نگارش درآورند تا بتوانند درباره آنها تحقیق و تدبر نمایند.



بداء

نگاهِ علی بن موسی الرضا علیه السلام به ما افتاد. من که بسیار تشنه نگاه آن بزرگوار بودم، با علاقه به ایشان می‌نگریستم. اما سلیمان همه تالار را از نظر گذراند و گفت:

«یا اباالحسن! بسیار خوشنود خواهم شد اگر به بعضی از سؤالات من پاسخ بدهید؛ خصوصاً در موضوعِ بداء^۱ که من معتقد به آن نیستم و شنیده‌ام که شما قائل به آن هستید».

۱. بداء یکی از تعلیمات امامیه است. در بین فلاسفه و متکلمین و حتی عرفا، آرای گوناگونی درباره بداء پدید آمده است. وجه مشترکِ درستِ نظراتِ آنان این است که بداء از سنخ تغییر در علم یا تغییر در مشیت که منجر به تغییر ذاتِ باری می‌شود نیست؛



من که بی‌صبرانه منتظر شنیدن کلام آن بزرگوار بودم، حتی یک لحظه نیز از ایشان چشم برنمی‌داشتم. پس از لحظه‌ای علی بن موسی الرضا علیه السلام رو به سلیمان کرد و فرمود:

«ای سلیمان! چگونه بداء را قبول نداری؟!».

سلیمان پاسخ داد:

«این که چرا من بداء را قبول ندارم، مسئله دیگری است که به آن خواهیم پرداخت، اما اکنون دوست دارم اگر شما معتقد به بداء هستید و اگر می‌توانید، در این باره از پدران خود

بلکه از سنخ تغییر اقتضائات سلسله علت و معلول است از آن جهت که این سلسله مقتضی آن است، به جهت دیگری که مشیت خداوند اقتضاء می‌کند. برای مثال: اگر یک رویداد به سلسله علل و معلول منوط باشد، در شرایط و موقعیت خاص واقع می‌شود؛ اما چون هر رویداد در نهایت، مشروط به مشیت الهی است و خود سلسله علل نیز با مشیت عامه الهی کار می‌کند، از این رو اشیاء و حوادث اگر خداوند آنها را به روال عام سببی و مسببی قرار دهد، طبق اقتضای علل واقع خواهند شد. اما اگر آنها را به روال عام سببی قرار ندهد، اشیاء و حوادث برخلاف آن روال واقع خواهند شد. در این صورت، حقیقتی به نام بداء آشکار می‌شود. محو و اثباتی که در قرآن کریم آمده است نیز ناظر به همین است. ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾، رعد، آیه ۳۹.



برای ما روایت کنید».

علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند:

«از حضرت صادق علیه السلام این سخن روایت شده است که فرمودند: خداوند دو علم دارد؛ علمی مخزون و مکنون که کسی به جز خودش از آن علم آگاهی ندارد و بداء از آن علم نشأت می‌گیرد و علمی که به ملائکه و پیامبرانش تعلیم فرموده است و علمای اهل بیت پیامبر ما نیز از آن آگاهند».

من تا به حال نظیر این حدیث را نشینده بودم. در چهره سلیمان نیز خواندم که با شنیدن این حدیث، گرفتار شده است.

«ای علی بن موسی الرضا علیه السلام! دوست داریم اگر می‌توانید این مطلب را از کتاب خدا اثبات کنید».

علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند:



«خداوند به پیامبرش می‌فرماید ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ مَلُومٌ﴾^۱ خداوند در ابتدا می‌خواست آنان را هلاک کند، سپس تصمیم دیگری را ایجاب کرد و فرمود: ﴿وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ﴾^۲ پدرم از پدرانشان، از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که خداوند عزوجل به یکی از پیامبرانش وحی فرمود به پادشاه خبر بدهد که او را قبض روح خواهیم کرد. آن پیامبر نزد پادشاه رفت و او را از آن خبر آگاه کرد. پادشاه پس از شنیدن این خبر، به دعا و تضرع پرداخت؛ به گونه‌ای که از روی تخت خود بر زمین افتاد. او از خداوند درخواست می‌کرد که به او مهلت دهد تا فرزندش جوان شود و سلطنت او را پی بگیرد».

با این‌که تا آن زمان، در محضر بسیاری از متکلمان و دانشمندان بودم، اما کلام علی بن موسی الرضا علیه السلام آن قدر زیبا و شیوا بود که نظیر آن را نشنیده بودم. پس مشتاقانه کلام آن

۱. ذاریات، آیه ۵۴. از آنان اعراض کن؛ مورد ملامت واقع نخواهی شد.

۲. ذاریات، آیه ۵۵. تذکر بده، زیرا تذکر دادن برای مؤمنین نافع است.



حضرت را دنبال می کردم.

«خداوند به آن پیامبر وحی فرمود که نزد پادشاه برو و به او خبر بده که مرگ او را به تأخیر انداختم و پانزده سال بر عمر او افزودم. پیامبر عرض کرد: خدایا! تو خود می دانی که من تاکنون دروغ نگفته‌ام. خداوند به او وحی فرمود که تو بنده‌ای هستی مأمور. این خبر را به او ابلاغ کن. خداوند درباره کارهایش مورد سؤال واقع نمی شود».

آن گاه حضرت رضا رو به سلیمان کرد و فرمود:

«گمان می کنم در این موضوع، همانند یهودیان می اندیشی».

رنگ از روی سلیمان پرید. همه حاضران در تالار، با حیرت به او چشم دوخته بودند.

سلیمان هر طور که بود خود را جمع کرد و گفت:



«از چنین چیزی به خدا پناه می‌برم! مگر یهودیان چه می‌گویند؟»^۱

حضرت پاسخ دادند:

«یهودیان می‌گویند ﴿يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ (= دست خدا بسته است) و منظورشان این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ایجاد نمی‌کند؛ خداوند هم در پاسخشان می‌فرماید: ﴿غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا﴾».

۱. مائده، آیه ۶۴. دست آنان بسته باد، و لعنت شدند به خاطر گفته‌های‌شان.



شب قدر

تا آن لحظه، این حالت را در چهره سلیمان ندیده بودم. برای اولین بار بود که چشم‌هایش خیره می‌نگریست. نمی‌توانست نگاه از آن حضرت بگیرد. من که به او از همه نزدیک‌تر بودم، با صدایی زمزمه‌وار گفتم:

«ای سلیمانِ بزرگوار! همه مجلس به شما توجه دارند؛ بهتر است کلامی بگویید».

سلیمان نگاهی به من انداخت و هر طور که بود، بر خود غلبه کرد. نگاهش را دوباره به سمت حضرت برگرداند و پرسید:



«آیه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ درباره چه امری نازل شده است؟

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند:

«ای سلیمان! خداوند در شب قدر، مقدرات عالم را تا سال آینده، از مرگ و زندگی، خیر و شر، رزق و روزی، همه را مقدر می‌فرماید و آنچه را در آن شب مقدر کند، محتوم و قطعی است. ای سلیمان! بعضی از امور در نزد خداست و منوط و موکول به اراده اوست. آنچه را بخواهد، مقدم می‌دارد و آنچه را بخواهد، به تأخیر می‌اندازد و آنچه را بخواهد، محو می‌کند».

سخن که به این جا رسید، سلیمان بی‌اختیار سر بلند کرد و گفت:

«از امروز به بعد، به خواست خدا، بداء را انکار نخواهم کرد و آن را دروغ نخواهم دانست».

صدای همهمه از همه جای تالار برخاست. من نمی‌توانستم باور کنم که سلیمان به این

۱. قدر، آیه ۱. ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.



سرعت تسلیم شده باشد. از حالت و رفتارش آشکار بود که دیگر مناظره نمی‌کند؛ بلکه بیشتر همچون شاگردی می‌ماند که در محضر استادش باشد.

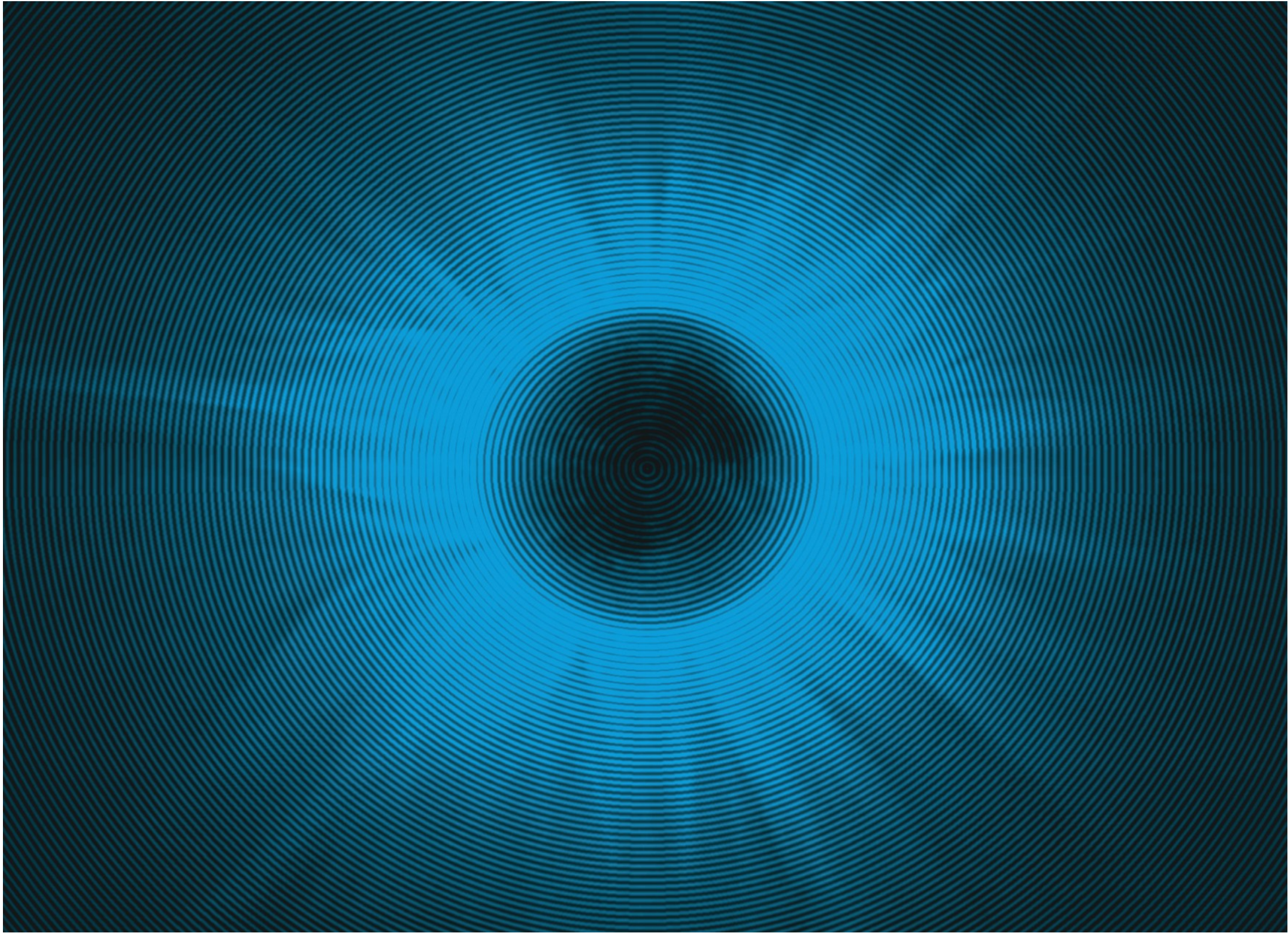


اراده خداوند

مأمون که بر تختِ خلافت خود تکیه زده بود، نگاهی به جمع حاضر در تالار انداخت و سلیمان را مخاطب قرار داد:

«ای سلیمان! هر چه می‌خواهی از ابالحسن سؤال کن؛ شاید دیگر چنین فرصتی به دست نیاوری.»

صدای خنده در تالار پیچید. من در حیرت بودم که سلیمان چگونه می‌خواهد این طعنه خلیفه را پاسخ بدهد. سلیمان لحظه‌ای در خود فرو رفت و گفت:





«اگر اجازه داشته باشم می‌خواهم از مسئله‌ای که مدت‌هاست در میان متکلمان درباره آن بحث می‌شود بپرسم. ای علی بن موسی الرضا علیه السلام! نظر شما درباره کسی که اراده را همچون حی، سمیع، بصیر و قدیر، اسم و صفت بداند چیست؟»^۱

صدای همه‌همه حاضران دوباره در تالار پیچید. مأمون با حالتی که نمی‌توانستم معنای آن را دریابم، به حضرت رضا علیه السلام می‌نگریست. من با این سؤال به یاد مباحثه‌های بی‌شمار و بی‌حاصل سلیمان و هم‌درسان و شاگردان او افتادم. مدت‌ها بود که سلیمان و سایر متکلمان درباره این مسئله با هم به سخن نشسته بودند و در نهایت، به هیچ پاسخ قانع کننده‌ای نرسیده بودند.

حضرت رضا علیه السلام در این هنگام فرمود:

«ای سلیمان! شما می‌گویید که اشیاء پدید آمده‌اند و با یکدیگر تفاوت دارند، چون او

۱. مقصود سلیمان این بوده که اگر کسی اراده را اسم و صفت ذات باری تعالی بداند، چنان که حی، سمیع و بصیر اسم و صفت ذات می‌باشد، چه می‌شود؟



خواسته و اراده کرده است؛ ولی نمی‌گویید که آنها پدید آمده‌اند و با یکدیگر تفاوت دارند؛ چون او سمیع و بصیر است. این دلیلی است بر این که آنها مثل سمیع و بصیر و قدیر نیستند»^۱.

به ناگاه چهره سلیمان در هم شد. قدمی به سوی حضرت برداشت و گفت:

«او از اول و ازل مریده بوده است؟»^۲.

۱. پاسخ امام به این معناست که پیدایش اشیاء و تفاوت آنها به این سبب است که خداوند خواست و اراده کرد، اما به این سبب نیست که او سمیع و بصیر است و این دلیل می‌باشد بر این که اراده، مثل سمیع و بصیر و قدیر نیست. از این رو اسم و صفت ذات نیست؛ بلکه اراده‌ای که منشأ پیدایش و تفاوت اشیاء می‌شود فعل خداست. البته این مبحثی بسیار دشوار است که هنوز فلاسفه و متکلمان از گشودن معضلات آن برنیامده‌اند و امام با جمله‌ای بسیار فشرده، ملاک گشودن معضله‌های مبحث اراده الهیه را در این حدیث تعلیم داده‌اند و آن ملاک این است که در صفات الهیه، تنها صفتی که وجود و عدم اشیاء و تفاوت آنها در موجودیت و جز اینها در مرتبه تأثیر الهی به آن استناد می‌یابد، صفت اراده است. به این دلیل در احادیث امامیه، اراده از این حیث، صفت فعل خدا دانسته شده است؛ بدین معنا که اراده خدا نیز فعل اوست؛ اما فعلی که منشأ دیگر افعال و تأثیرات الهی می‌باشد.

۲. یعنی متصف به صفت اراده بوده است.



حضرت فرمودند:

«ای سلیمان! آیا اراده‌اش چیزی است غیرِ او؟».

سلیمان پاسخ داد:

«آری».

حضرت ادامه دادند:

«پس در این صورت، چیزی غیر از خود او را از ازل با او همراه دانسته‌ای».^۱

۱. مقصود امام این است که چون ذات خدا و نه هیچ چیز دیگری، ازلی و سرمدی است، پس هیچ چیز در مرتبه ازلیت الهی، با خدا شریک نیست. هر چیزی حتی فعل او متأخر است از او و این یک باور مشترک بین همه فلاسفه و متکلمان است؛ گرچه در تفسیر این که تأخر همه چیز از وجود خدا به چه معناست، اختلاف نظر هست. فلاسفه تأخر اشیاء مجرد را تأخیر ذاتی می‌دانند، نه زمانی. با این وصف تأخر زمانیات را به نوعی از سنخ تأخر زمانی می‌دانند. متکلمان، تأخر و حدوث همه اشیاء را از سنخ تأخر و حدوث زمانی می‌دانند. در این میان، جناب میرداماد مشهور به معلم سوم، تأخر و حدوث همه ممکنات را از خدا، از سنخ تأخر و حدوث دهری می‌داند و این نظر را در کتاب‌های خود به ویژه در «قبسات»، با براهین فلسفی تبیین کرده است.



سلیمان بلافاصله گفت:

«نه، چیزی را با او همراه ندانسته‌ام».

حضرت فرمودند:

«آیا اراده حادث است؟».

سلیمان پاسخ داد:

«نه، حادث هم نیست».

بحث که به این جا رسید، ناگهان مأمون با صدای بلندی که همه تالار آن را بشنوند، فریاد زد:

«ای سلیمان! گمان داشتم تو عالم‌تر باشی؛ اما مدام از جواب دادن طفره می‌روی!».

آن گاه رو به حضرت رضاعلی^{علیه السلام} کرد و عرض کرد:

«یا ابالحسن! بر این عالم خراسانی سخت نگیرید».

با این کلام، صدای خنده حاضران بلند شد و سلیمان سر به زیر انداخت.



بهشت و جهنم

در این هنگام حضرت رضا علیه السلام از سلیمان پرسیدند:

«ای سلیمان! آیا خداوند به تمام آنچه که در بهشت و جهنم خلق کرده، علم دارد؟».

نگاه همه در تالار به سلیمان دوخته شد. سلیمان به حضرت نگریست و عرض کرد:

«بله، دارد».

حضرت رضا علیه السلام دوباره پرسیدند:

«آیا آنچه که خداوند می داند در آینده ایجاد می شود، ایجاد خواهد شد؟».



من دیگر نمی دانستم معنای این سؤالات چیست و طبیعتاً چیزی به ذهنم نمی رسید. در
چهره سلیمان نیز دیدم که به خود فشار می آورد تا پاسخی شایسته بیابد و در نهایت پاسخ داد:
«بله».

حضرت رضا علیه السلام دوباره پرسیدند:

«حال اگر موجود شد به گونه ای که دیگر چیزی باقی نماند، آیا باز هم خداوند می تواند
چیزهای دیگری به آنها بیفزاید یا صرف نظر کند؟».

سلیمان لحظه ای اندیشه کرد و پاسخ داد:
«بله».

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«بنابر گفته تو که خداوند اضافه می کند، چیزی به آنها اضافه کرده است که خود نمی دانسته



ایجاد خواهد کرد».^۱

باز هم صدای همهمه در تالار بلند شد. زبان سلیمان برای لحظاتی بند آمد؛ اما هر طور که بود، خود را جمع کرد و گفت:

«عرض من این بود که اضافه‌ها غایت و نهایت ندارند».

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«پس در نظر شما، علم خداوند به آنچه در آنها (بهشت و دوزخ) قرار خواهد گرفت، احاطه ندارد؛ چون نهایتی برای آن قابل تصور نیست و اگر علم او به آنچه در آنها خواهد بود احاطه نداشته باشد، آنچه را که در آنها خواهد بود، قبل از وجودشان نخواهد دانست».

من تا آن زمان گمان می‌کردم سلیمان به خداوند عالم و صفات او معترف است؛ اما دریافتم

۱. زیرا فرض بر این بود که تمام آنچه خداوند به وجود آنان در آینده علم داشته، موجود شده است و دیگر چیزی باقی نمانده است.



که ما درباره خدا هیچ نمی‌دانیم. انگار برای اولین بار بود که کسی اسرارِ توحیدی را برای ما فاش می‌کرد.

سکوت بر تالار حکم‌فرما شد. تنها صدای برخورد قلم به قلمدان و جوهر کاتبانی بود که به سرعت می‌نوشتند تا از کلامِ حضرت، عقب نمانند، به گوش می‌رسید. سلیمان سر بلند کرد و گفت:

«این که گفتم خداوند به آنها علم ندارد، از این رو بود که آنها نهایتی ندارند و خودِ خداوند آنها را به جاودانگی وصف کرده است و لذا ما نخواستیم پایانی برای آنها قرار بدهیم».



نعمت‌های بی‌پایان

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«علم خداوند به آنها باعث نمی‌شود که متناهی باشند؛ زیرا چه بسا خداوند به آنها علم دارد، سپس بر آنها می‌افزاید و افزوده‌ها را از آنها قطع نمی‌کند، و خداوند نیز خود چنین فرموده است: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾^۱ و نیز درباره بهشتیان می‌فرماید: ﴿وَفَاكِهَةٍ

۱. نساء، آیه ۵۶. هر وقت که پوست‌های آنها می‌ریخت، پوست‌های جدیدی غیر از پوست‌های قدیم جایگزین آن می‌کردیم تا عذاب را بچشند.



كَثِيرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ^۱ پس خداوند عزوجل این زیادی‌ها را می‌داند و آن را از آنان دریغ نمی‌دارد. حال به این پرسش توجه کن و به آن پاسخ بده: آیا آنچه اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند، خداوند چیزی جایگزین آن نمی‌کند؟».

من تا آن لحظه همیشه دوست داشتم که همچون سلیمان بودم؛ اما دیگر به هیچ روی دوست نداشتم جای او باشم تا نگاهِ سنگینِ حاضران در تالار به من باشد. سلیمان نگاهی به من انداخت. من که نمی‌خواستم شرمندگی او را ببینم، سر به زیر انداختم. سلیمان پاسخ داد: «بله».

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«آیا حال که به جای آن خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها که مصرف شده، چیز جدیدی جایگزین

۱. واقعه، آیه ۳۳ و میوه‌هایی فراوان، لاینقطع و همیشگی، بدون آن که کسی از خوردن آنها منع شود.



فرموده، آیا عطای خود را قطع می‌کند؟».

سلیمان پاسخ داد: «نه».

در همین بین، نگاه من به خلیفه افتاد. حالتِ عجیبی در نگاهِ خلیفه بود. در حالی که خشم در چهره‌اش نمایان بود، به حضرت رضاع‌الایه می‌نگریست. به نظر می‌رسید اوضاع از دست او هم خارج شده است. گمان کردم که می‌خواست فقط سلیمان را کمی ادب کند تا در حضور او گستاخی نکند، نه این که ولی‌عهدش در مقابل همه بزرگان، این همه دانش و کمال و معرفت را نشان بدهد و خلیفه حتی نتواند یک کلمه بر آن بیفزاید یا از آن بکاهد. دیگر آشکار شده بود که چه کسی به جانشینی رسول خدا سزاوارتر است. دوباره متوجه حضرت رضاع‌الایه شدم؛ اما نمی‌توانستم از فکرِ خلیفه و آنچه به آن می‌اندیشید، بیرون آیم.

«پس چنین است که هر آنچه در بهشت باشد و مصرف شود و چیز دیگری را جای آن قرار

دهد، این جایگزین شده‌ها از اهل بهشت منقطع نشده است و نخواهد شد».



سلیمان گفت:

«اضافات را از آنها دریغ می‌کند و چیز اضافی به آنان نمی‌دهد».

حضرت رضا علیه السلام فرمودند:

«در این صورت آنچه در بهشت و جهنم است، از میان می‌رود و تمام خواهد شد».

مأمون اندکی در تختِ خود جابه‌جا شد. همه در تالار با حیرت به سلیمان می‌نگریستند که

چگونه چنین گفته است!

«و این مطلب ای سلیمان! برخلاف کتاب خداست؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا

وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾^۱ و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾^۲.

سلیمان که دیگر چیزی برای گفتن نداشت، سر به زیر افکند و سکوت کرد.

۱. ق، آیه ۳۵. برای آنان هر چه بخواهند موجود است و نزد ما نیز زیادی و اضافی هست.

۲. حجر، آیه ۴۸. آنان از آن‌جا بیرون رانده نمی‌شوند.



اراده

حضرت رضا دوباره سلیمان را خطاب قرار داد و فرمود:
«ای سلیمان! آیا اراده یک معنا دارد یا دارای معانی متفاوتی است؟»
سلیمان با شنیدن صدای حضرت، سر بلند کرد و گفت:
«بله، یک معنا دارد».
حضرت رضا فرمود:
«پس آیا معنای تمام اراده‌ها یک چیز است؟».





سلیمان که دیگر نمی‌توانست به جز بله یا نه، پاسخی بدهد، گفت:
«بله».

حضرت ادامه دادند:

«پس اگر معنای تمام اراده‌ها یک چیز باشد، باید اراده قیام، همچون قعود باشد و اراده زندگی، همچون اراده مرگ. اگر اراده خداوند یک چیز باشد، هیچ‌کدام از مرادهای خدا بر دیگری تقدم نخواهند داشت. حالا بگو آیا مرید همان اراده است یا چیز دیگری است؟».

سلیمان دوباره لحظه‌ای در خود فرو رفت و سپس گفت:
«همان اراده است».

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«پس از نظر شما مرید باید مختلف باشد، چون او همان اراده است؛ پس اراده حادث است؛ وگرنه لازم می‌آید که چیز دیگری همراه خداوند باشد».



سلیمان که ظاهراً مسئله‌ای به ذهنش رسیده بود، گفت:

«نه، بلکه اسمی از اسم‌های خداست».

حضرت فرمودند:

«آیا خود چنین نامی بر خود نهاده؟».

«نه».

«پس تو حق نداری بر او نامی بگذاری که او خود را با چنین نامی نخوانده است».

صدای حیرت حاضران در تالار پیچید. نگاه من از سلیمان به سمتِ مأمون رفت که انگار

همچون سلیمان، نمی‌توانست ادامه مناظره را تحمل کند. سلیمان گفت:

«اما او خودش را مرید وصف نموده است».

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«او که خود را مرید وصف نموده، به این معنا نیست که می‌خواسته بگوید او اراده است یا



این که اراده یکی از نام‌های اوست».

سلیمان نگاهی به من انداخت. من چیزی برای گفتن نداشتم. دوباره با صدای زمزمه‌واری به سلیمان گفتم:

«اجازه بدهید مناظره را تمام کنم».

سلیمان سری به نشانه مخالفت تکان داد و رو به حضرت رضا علیه السلام کرد و گفت:

«چون اراده‌اش عین علم اوست».

حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«اگر خداوند به چیزی عالم است، آیا معنایش این است که آن را اراده کرده است؟».

سلیمان پاسخ داد:

«بله».

حضرت ادامه داد:



«حال اگر آن را اراده نکند، بدین معناست که علم و آگاهی ندارد؟».

سلیمان دوباره پاسخ داد:

«بله».

حضرت فرمودند:

«چه دلیلی داری؟ حال آن که گاه می‌شود خدا چیزی را می‌داند، ولی آن را اراده نمی‌کند؛ از جمله در این آیه می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾^۱ و خداوند می‌داند چگونه آن را ببرد، ولی هرگز این کار را نخواهد کرد».

می‌دانستم سلیمان می‌خواهد اشتباه بارِ قبل را تکرار کند؛ اما پیش از آن که بخواهم او را بازدارم، با عجله و دستپاچگی گفتم:

۱. اسراء، آیه ۸۶. اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی نموده‌ایم، خواهیم برد.



«زیرا خدا فارغ شده و دست از کار کشیده!».

صدای همهمه دوباره از تالار بلند شد. حضرت رضا علیه السلام رو به او فرمود:

«این سخن یهود است. اگر حرف شما درست باشد، پس چگونه خداوند می فرماید: ﴿ادْعُونِي﴾».

أَسْتَجِبُ لَكُمْ؟^۱

دیگر به یقین رسیدم که سلیمان هیچ نمی فهمد و فقط خیره به علی بن موسی الرضا علیه السلام می نگرد؛ طوری که تا به حال ندیده بودم به کسی این گونه خیره بماند. اما هر طور که بود خود را بازیافت و گفت:

«منظور این است که بر این کار تواناست.».

حضرت فرمود:

۱. مؤمن، آیه ۶۰. مرا بخوانید تا خواسته های شما را اجابت کنم.



«آیا وعده‌ای می‌دهد که به آن وفا نخواهد کرد؟! پس چطور می‌فرماید: ﴿يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾^۱ حال آن که تو می‌گویی از کارها فارغ شده است؟».

۱. فاطر، آیه ۱. هر آنچه بخواهد، در خلقت اضافه می‌نماید.



سیاست مأمون

سخن که به این جا رسید، سکوت همه تالار را فرا گرفت. سلیمان دیگر چیزی نگفت؛ یعنی چیزی برای گفتن نداشت. یک لحظه احساس کردم که سلیمان سر بلند کرد و نگاهی به تالار انداخت. نگاه من به سمت مأمون بود که با خشم به سلیمان می‌نگریست. ناگهان اشاره‌ای به یکی از مأموران خود کرد تا کاری کند که شکست سلیمان و پیروزی امام کم‌رنگ شود. در این حال به خود جرئت دادم و پیش از آن که سلیمان بخواهد مطلبی بگوید، گفتم:

«ای خلیفه والامقام! مرا عفو کنید که بی‌اجازه سخن می‌گویم؛ اما مجلس به درازا کشیده



و بی‌شک ولی‌عهد نیز خسته شده‌اند. سلیمان نیز به سبب بیماری گذشته‌ای که هنوز همراه اوست، نیاز به استراحت دارد؛ اگر اجازه بفرمایید، ما مرخص شویم».

مأمون که انگار منتظر این سخن بود، دوباره به مأمور خود اشاره‌ای کرد که بر جای خود بماند و گفت:

«بله، یا علی بن موسی الرضا علیه السلام! شما هم خسته شده‌اید؛ بهتر است استراحت کنید».

همه به نشانه احترام به سوی علی بن موسی الرضا علیه السلام سر به زیر انداختند و به آرامی تالار را ترک کردند. فقط من مانده بودم و سلیمان که تکان نمی‌خورد. خیره به نقطه‌ای می‌نگریست که علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن جا نشسته بود.



اعتراف سلیمان به حقانیت امام رضا علیه السلام

همچون هر عصر پنج‌شنبه، بعد از پایان مجلس درس سلیمان، بزرگان زیدیه که از اقوام و خویشان سلیمان بودند، نزد او جمع شدند و درباره امور جاری به سخن نشستند. گرداگرد مجلس را بزرگان زیدیه گرفته بودند. همه بر کرسی‌های آراسته تکیه زده بودند و بازار بحث و کلام در میانشان گرم بود. برای من هم افتخاری بود که می‌توانستم از ایشان پذیرایی کنم. ظرف‌های میوه را جلوی اقوام خود می‌گذاشتم و آنان را دعوت به خوردن می‌کردم. کمی که از وقت مجلس گذشت، احمد بن هلال با صدایی که همه را متوجه خود



کرد، رو به سلیمان کرد و گفت:

«ای سلیمان بزرگوار! حال که مجلسِ درس امروز به اتمام رسیده، ما را از اخبارِ مناظره‌ای که با علی بن موسی الرضا علیه السلام داشتید، آگاه کنید».

همه به سلیمان نگریستند. ابوالفتح نیز از سوی دیگر مجلس بانگ برآورد:

«آری ای سلیمان! هفته‌ای می‌شود که از آن مجلس آمده‌ای، ولی کلامی نگفته‌ای. مگر در آن جا چه روی داد که انگار نمی‌خواهی درباره‌اش بگویی؟ حتی عبدالله هم در این باره سخنی نمی‌گوید».

من ترجیح دادم که خود را در گوشه‌ای پنهان کنم تا کسی از من سؤالی نپرسد. سلیمان نگاهی عمیق و طولانی به بزرگان زیدیه انداخت و سپس به آرامی لب به سخن گشود و گفت:

«آنچه در آن جا گذشت و آنچه رد و بدل شد، نه قابل بیان است و نه قابل تکرار».

ابوسعید که بسیار حیرت کرده بود، گفت:



«منظورتان چیست ای سلیمان بزرگوار؟! ما را نگران می‌کنید!».

سلیمان رو به او گفت:

«علی بن موسی الرضا علیه السلام همان طور است که گفته است. گویی از غیب خبر می‌دهد، اما گوش‌های زمینی ما، نمی‌تواند آن را بشنود».

ناگهان مجلس به هم ریخت و همه با حیرت به هم می‌نگریستند. احمد بن هلال با صدای بلند رو به سلیمان گفت:

«شما که بزرگ ما هستید و این‌گونه می‌گویید، از دیگران چه انتظاری می‌رود؟!».

سلیمان در حالی که متأثر شده بود، گفت:

«دیگران را نمی‌دانم ای احمد؛ اما مطمئنم که او عالم‌ترین در میان بنی‌هاشم است. ای کاش

باز هم می‌شد که از محضر او استفاده برم».

ابوالفتاح نگاهی به اطراف انداخت و مرا در گوشه‌ای یافت و ناگهان بانگ برآورد:



«عبدالله! تو نیز در آن مجلس بودی؛ سلیمان چه می‌گوید؟!».

من نیز چون سخن سلیمان را کاملاً درست می‌دانستم، گفتم:

«ماجراً کاملاً روشن است؛ اگر مایلید برای شما هم ثابت شود، می‌توانم هم‌اکنون دوباره پیکی به

سوی خلیفه بفرستم و درخواست هر کدام از شما را برای مناظره با ولی‌عهد، با ایشان در میان بگذارم».



نسیم حیات در مرو

آری، باد بهاری در کوچه پس کوچه‌های مرو می‌وزید و از در و دیوار، آثار و نشانه‌های تازه‌گی و زندگی هویدا بود. شکوفه درختان و گل‌های بهاری، نم‌نمِ باران و رقصِ پرندگان در میان شاخه‌های درختان، همچون پرده پرنقش و نگار و چشم‌نوازی خودنمایی می‌کرد. در برابرِ بادِ بهاری، باید ایستاد تا همان کاری که با شاخه‌های مرده می‌کند، با ما نیز کند. تو گویی می‌تواند زندگی دوباره به هر بی‌جانی ببخشد.^۱

۱. این نوشتار برگرفته از مناظره امام رضا (ع) و سلیمان مروزی در کتاب عیون اخبار الرضا (ع) ج ۱، از صفحه ۳۶۱ - ۳۸۷ است.

نسخه دیجیتال رهنا

مرکز پخش: مشهد مقدس، نیش ورودی باب الجواد علیه السلام

فروشگاه عرضه محصولات رضوی

تلفن: ۰۵۱۱-۲۲۸۵۲۰۴



This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.